

موانع اخلاق‌ورزی از دیدگاه ملاصدرا

رحیم دهقان سیمکانی*

چکیده

نقص ذاتی نفس، حجاب‌ها، تقلید یا همرنگی با جماعت و مداخلیت جسم، از جمله موانعی هستند که در نظر ملاصدرا، مانع فعالیت دستگاہ عقل و در نتیجه باعث منحرف شدن انسان از ارزش‌های اخلاقی هستند. از دیدگاه ملاصدرا عمده بی‌اخلاقی‌ها ناشی از جهالت و غفلت به‌جهت تسلط قوای غیرعقلانی بر عقل می‌باشد. تبیین عامل بی‌اخلاقی‌ها، فرآیند مغلوب شدن عقل و در نتیجه بروز بی‌اخلاقی مسئله این مقاله است که به روش توصیفی - تحلیلی به آن پرداخته و در برخی موارد از آیات و روایات به‌عنوان مؤید استفاده شده است.

واژگان کلیدی

عقل، نفس، معرفت، جهل، غفلت، تفکر اخلاقی.

طرح مسئله

برخورداری انسان از استعداد شگرف عقلانی در مسیر رسیدن به کمال، باعث شده تا ملاصدرا انسان را بهترین ثمره و غایت قصوای وجود سایر موجودات دانسته و غرض از خلقت همه موجودات و قوای طبیعی و نباتی و حیوانی آنها را انسان بداند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۷: ۵۰) از منظر صدرالمتألهین، عقل بیشترین نقش را در رسیدن انسان به سعادت دارد و با تسلط یافتن بر دیگر قوای نفس انسانی، انسان را در یک سیر صعودی به سمت سعادت پیش خواهد برد و در هر مرتبه وجود خاصی را از حیث اخلاقی به

*. دانش‌آموخته تربیت مدرس حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری دین‌پژوهی دانشگاه ادیان و مذاهب.

r.dehghan@urd.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۴

او خواهد بخشید. حاکمیت عقل بر قوای غضبی و شهوی نقش عمده‌ای را در رسیدن به سعادت ایفا می‌کند و این البته بستگی به سعه وجودی انسان دارد که موهبت بالقوه عقلانی خود را به چه مرحله‌ای از فعلیت رسانده باشد. هرچه سعه وجودی انسان گسترده‌تر شود، عقل انسان کامل‌تر خواهد شد و در نتیجه بر تمام قوای شهوانی و غضبی مسلط خواهد گردید، در چنین حالتی رفتارهایی که از انسان صادر می‌شود در سطح عقلانی بوده و با اعمال شایسته و اخلاقی در تنافی نخواهد بود، در نتیجه انسان را به سمت کمال و سعادت سوق خواهد داد.

حال سؤال این است که، با وجود اینکه انسان‌ها از نیروی عقل برخوردارند؛ خوبی‌ها و بدی‌ها را تشخیص می‌دهند، چرا باز هم ارزش‌ها را نادیده گرفته و مرتکب رفتار انحرافی می‌گردند؟ علت بی‌اخلاقی‌ها در چیست؟ این همان نکته‌ای است که این مقال در پی پاسخ‌گویی به آن است. برای آماده شدن ذهن در پاسخ به این سؤال، خوب است با خود بیندیشیم که ما واقعاً در زندگی خود که بستر شکل‌گیری نظام اخلاقی ماست چقدر تعقل می‌کنیم؟ چه مقدار از اعمال و رفتارهای روزانه ما در سطح عقلانی انجام می‌شوند؟ واقعیت آن است که بشر امروزی، بسیاری از رفتارهای خود را نه در سطح عقلانی بلکه در سطح احساسی و غیرعقلانی انجام می‌دهد و نتیجه آن رواج بی‌اخلاقی‌ها و بداخلاقی‌ها در سطح جوامع شده است. اندیشمندان اسلامی باید به احیا دوباره عقل پرداخته و نقش آن را در حوزه رفتارهای بشر روشن نمایند.

به‌عنوان نمونه، عامل اصلی در بی‌توجهی به ارزش‌های اخلاقی، سوءاراده و اختیار انسان است. (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۱۹۰ - ۱۸۹) حال سوءاراده و اختیار ناشی از چیست؟ بی‌شک ناشی از تسلط قوای غیرعقلانی بر عقل است. گویا بیشتر بی‌اخلاقی‌ها و مشکلات اخلاقی به‌خاطر بی‌توجهی به عقل است و البته این بدین جهت است که در زندگی بشر موانعی وجود دارد که مانع تفکر اخلاقی بوده و به انسان اجازه به کارگیری عقل در رفتارهای اخلاقی را نمی‌دهد. اگر این موانع نبود، امروزه انسان‌ها در سطح عقلانی رفتار می‌کردند و شاهد خیلی از بی‌اخلاقی‌ها نبودیم.

چه عواملی باعث می‌شوند که دستگاه عقل در برابر دستگاه جهل و لشکریانش مغلوب شود؟ انبیای الهی آمدند تا موانع را برطرف کنند و جاده تکامل را، که خدا پیش پای انسان گذاشته، بگشایند، و راه را به او نشان دهند. (اعراف / ۱۵۷) چرا با این حال بشر به خطا می‌رود؟ این مقال با تکیه بر اندیشه‌های صدرالمتألهین، برخی از این موانع تفکر اخلاقی که به یاری دستگاه جهل در وجود انسان برخاسته و به انسان اجازه نمی‌دهند تا رفتارهای خود را در سطحی عقلانی و اخلاقی انجام دهد، را بیان می‌کند. از این رو ابتدا دستگاه عقل و جهل را از نظر ملاصدرا تبیین نموده، سپس با نشان دادن فرآیند به‌وجود

آمدن افعال انسان، موانع کلی عمل کردن در سطح عقلانی و نه احساسی را براساس اندیشه صدرالمتألهین تبیین می‌کند.

دو نگاه به عقل و جهل

ملاصدرا دو نوع نگاه به عقل و نیز دو نوع نگاه به جهل دارد؛ گرچه با دقت فلسفی می‌توان گفت اینها دو بُعد از یک نگاه به عقل و جهل هستند که از حقیقت انسان ناشی می‌شوند، اما ما در اینجا ضمن دو نگاه به تحلیل آن می‌پردازیم تا با وضوح بیشتری همراه گردد. اما دو نگاه ملاصدرا به عقل:

یک. عقل به‌مثابه قوه‌ای از قوای نفس؛ قوه‌ای که حقایق را درک می‌کند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۱ / ۳۰) این قوه به اعتبار ادراکاتش به عقل نظری و عملی تقسیم شده است و لذا ملاصدرا می‌گوید: «فلنفس فی ذاتها قوتان: نظریة و عملیة؛ تلک للصدق و الکذب و هذه للجميل و التبیح»؛ (همو، ۱۳۸۲ ب: ۲۴۱) خود عقل نظری از مراتب چهارگانه برخوردار است.^۱ عقل عملی هم به اعتبار ادراکاتش چهار مرتبه دارد.^۲ دو. عقل به‌عنوان تمام هویت انسان نه صرفاً قوه‌ای از نفس؛ نگاه دیگر صدرالمتألهین - که از ابتکارات ایشان است - نگاه وجودی به عقل است، که کل نظام اخلاقی براساس آن بنا شده است. در این نگاه، انسان به حدی انسان است که به عقل خود اجازه بروز داده و از معرفت برخوردار شده باشد. در حقیقت میزان وجود هر انسان در اندیشه ملاصدرا به‌میزان عقل او برمی‌گردد. به‌عبارتی دیگر، سعه اخلاقی هر انسان به‌اندازه سعه وجودی اوست و سعه وجودی هر انسان به‌اندازه سعه عقلانی اوست. در تبیین این مطلب توجه به دو نکته به‌عنوان مقدمه، ضروری است.

۱. این مراتب عبارتند از:

- الف) عقل هیولانی: خالی از هرگونه صورت است و تنها استعداد پذیرش هر معقولی را دارد.
 - ب) عقل بالملکه: معقولات اولیه و بدیهی را دریافت می‌کند و کمال اول برای قوه عاقله محسوب می‌شود.
 - ج) عقل بالفعل: در این مرحله عقل به کمک معقولات اول و بدیهی، معقولات اکتسابی را تحصیل می‌کند.
 - د) عقل مستفاد: در عقل مستفاد معقولات در هنگام اتصال به عقل فعال مشاهده می‌شوند.
۲. مراتب عقل عملی که از منظر صدرالمتألهین جنبه تشکیکی دارند از این قرار است:
- الف) تجلیه یا پاک کردن ظاهر: در این مرتبه، عقل عملی با ادراک جزئیات در اولین مرتبه، حکم به تهذیب ظاهر و رعایت ظاهر دستورات الهی و تبعیت از ائمه علیهم‌السلام و انسان‌های کامل می‌کند.
 - ب) تخلیه یا تطهیر باطن: این مرحله تهذیب باطن و روح و تطهیر قلب و نفس از ملکات مردوده و اخلاق زشت و ناپسند و امور ظلمانی می‌باشد که با «طریقت» انطباق دارد.
 - ج) تحلیه: نورانی کردن نفس به صورت‌های علمی و معارف عقلی و صفات مورد رضایت حق تعالی و آراستن باطن که از آن به «حقیقت» تعبیر شده، صورت می‌گیرد.
 - د) حقیقة الحقیقة: از خصوصیات این مرحله، فناء نفس از ذات خود و باقی شدن به بقا الهی و کوتاه کردن نظر از هرچه به جز ملاحظه رب و عظمت کبریایی اوست.

۱. ملاصدرا برخلاف برخی دیگر از اندیشمندان، علم را از مقوله وجود و هم‌سنخ وجود دانسته و حکمت را نوعی تحقق وجودی برای نفس و نوعی نورانیت برای انسان می‌داند. (همو، ۱۳۶۸: ۳ / ۲۹۵ - ۲۹۲) ایشان معتقد است که علم و وجود مساوق با یکدیگرند، همان‌گونه که وحدت و شیئیت مساوق با وجودند. (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۸) در بعضی مراتب هستی نظیر وجودات مادی، چون وجود آنها در مرتبه‌ای بسیار ضعیف است و از طرفی علم چیزی جز حضور نیست، شهود و حضور در آنها بسیار ضعیف است. بنابراین چون علم عین وجود است همان‌گونه که وجود حقیقتی خارجی و نیز مفهومی دارد، علم هم حقیقتی خارجی و نیز مفهومی انتزاعی دارد. (همان) در اندیشه صدرالمتالهین حقیقت هستی همان حقیقت علم است و مساوق علم و وجود و اینکه هر جا وجود هست علم هست، از محکّمات کلام اوست. (همان: ۱۹ - ۱۸) بنابراین می‌توان بیان نمود که «علم هم‌سنخ وجود است».

۲. ملاصدرا قائل به اتحاد فضیلت و معرفت است. منظور از معرفت، خردمندی و فرزاندگی است (شارلورنر، بی‌تا: ۱۵۹) و منظور از فضیلت درست انجام دادن وظیفه خویش است. (همان: ۶۰) فرد خردمند وظیفه خویش را که از جمله آن عمل به نیکی‌ها و دوری از زشتی‌هاست درست انجام می‌دهد. سقراط می‌گفت: «هیچ کس دانسته بد نمی‌کند» (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۵۹۸) و شخص عاقلی که حق را می‌شناسد، به همان عمل می‌کند. به عبارتی هیچ کس دانسته و از روی عمد، شری را مرتکب نمی‌شود. پس محال است که کسی امری را حقیقتاً نادرست بداند و در عین حال مغلوب شهوات خود شده و آن عمل را انجام دهد. بنابراین پیروی از امیال و غرایز، ناشی از فقدان معرفت به عمل و محتوای واقعی قواعد و قوانین اخلاق است. (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۳۰) کسی که دائماً شراب می‌نوشد این کار را خیر خود می‌پندارد و این به خاطر جهالت او به صلاح حقیقی خویش است؛ اگر می‌دانست که خیر حقیقی او در این عمل نیست، آن را انجام نمی‌داد. (همان: ۱۳۱)

از نظر صدرالمتالهین ممکن نیست کسی حقیقتاً حکمت و معرفت به نادرستی امری داشته باشد، اما با این حال مغلوب شهوات خود شده و آن عمل را انجام دهد. چراکه ایشان از طرفی حکمت را بسط وجودی انسان دانست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲ الف: ۳۴۰) و از طرفی جهل را مهم‌ترین عامل بی‌اخلاقی دانست. (همو، ۱۳۷۶: ۹۶) بنابراین پیروی از امیال و غرایز، ناشی از فقدان معرفت به عمل و محتوای واقعی قواعد و قوانین اخلاقی در نظر صدرالمتالهین است و از این رو در اندیشه ایشان فضیلت و معرفت تلازم جدی با یکدیگر دارند. در نگرش ایشان، پیروی از امیال و غرایز، ناشی از فقدان معرفت به عمل و محتوای واقعی قواعد و قوانین اخلاقی در نظر صدرالمتالهین است. لذا می‌توان نتیجه گرفت که «علم هم‌سنخ اخلاق است».

براساس قیاس مساوات می‌توان از این دو مقدمه نتیجه گرفت که «وجود هم سنخ اخلاق است» و این به معنی تلازم علم، وجود و اخلاق در اندیشه ملاصدراست. از آنجا که ملاصدرا اصالت را با وجود می‌داند و برای وجود مراتب تشکیکی قائل است و نیز با توجه به اینکه با نظریه جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء، برای نفس مراتبی را بیان می‌کند و همچنین با توجه به اینکه برای عقل مراتبی را ذکر می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که تمام حقیقت اخلاقی انسان وابسته به حیات عقلانی اوست و حیات عقلانی ملازم با سعه وجودی اوست؛ به این معنا که هرچه انسان در مرتبه بالاتری از عقلانیت قرار داشته باشد از سعه وجودی بیشتری برخوردار خواهد بود و در نتیجه اخلاقی‌تر خواهد بود؛ چراکه سعه عقلانی او گسترش یافته و تمام قوای دیگر نفس را تحت تسلط و فرمان خویش درآورده است. از این رو ملاصدرا حیات حقیقی انسان را حیات معقول دانسته است. (همو، ۱۴۱۹: ۱۴۱)

جهل هم می‌تواند دو معنا داشته باشد که براساس یک معنا، امری عدمی است که در مقابل علم مطرح می‌شود و براساس معنایی دیگر امری وجودی است که در مقابل عقل قرار می‌گیرد. معنای اول آن همان نبود علم در موجوداتی است که استعداد دانایی را دارند و می‌توانند آن را به دست آورند؛ از این رو مثلاً بر گوسفند، عالم یا جاهل اطلاق نمی‌شود، زیرا استعداد علم را ندارد، ولی انسانی که از دانایی بی‌بهره است نسبت به هر آنچه نمی‌داند نادان به‌شمار می‌آید؛ مثل جهل به خداوند، به رحمت و عنایت و یگانگی او. (همو، ۱۳۸۳: ۴۲۵) جهل به این معنا، همانند علم به دو قسم تصویری و تصدیقی تقسیم می‌شود. (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۲ - ۱۰ و ۲۴ - ۲۳) یعنی در هر موردی که جایگاه علم تصویری است با نبودن جهل تصویری صدق می‌کند و هر کجا جایگاه علم تصدیقی است با فقدان آن جهل تصدیقی صادق است. اگر کسی نسبت به خود کره مریخ معرفتی نداشته باشد، جاهل تصویری است ولی اگر نداند که مسکونی هست یا نه، جاهل تصدیقی خواهد بود. منطق دانان این معنای از جهل را در تقسیم دیگری به دو قسم بسیط و مرکب تقسیم کرده‌اند؛ جهل بسیط آن است که انسان نمی‌داند، اما بر نادانی خویش واقف است و می‌داند که نمی‌داند. از باب نمونه ما نمی‌دانیم که در کره مریخ کسی ساکن هست یا نه، ولی بر جهل خویش آگاهیم. جهل مرکب آن است که انسان چیزی را نداند و بر نادانی خویش نیز نادان باشد و خود را آگاه بپندارد. مانند کسانی که باورهای باطل و خرافی دارند، نه تنها نمی‌دانند که نسبت به حقیقت ناآگاه‌اند، بلکه خود را آگاه به حقایق و دیگران را جاهل می‌پندارند.

معنای دوم جهل آن است که در مقابل عقل مطرح می‌شود و مراد از آن همان دستگاه شهوانی است که امری وجودی است. براساس این معنا، عقل و جهل دو نیروی متضادند و آدمی همیشه شاهد تنازع آنها با یکدیگر است. شاهد بر این معنا، احادیثی است که در آنها جهل به‌مثابه وصفی در مقابل عقل

معرفی شده است. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۹ - ۱۰) امام علی علیه السلام می‌فرماید: «عقل هدایت و نجات می‌بخشد و جهل گمراه و نابود می‌گرداند.» (الآمدی تمیمی، ۱۳۶۰: ح ۲۱۵۱) از طرفی در برخی موارد و روایاتی به همین مضمون، شهوت در مقابل عقل به کار رفته نظیر اینکه «عقل و شهوت ضد یکدیگرند و نفس در میان این دو مورد تنازع است: هریک پیروز شود، نفس در طرف او قرار می‌گیرد.» (همان: ح ۲۱۰۰) از این احادیث درمی‌یابیم که شهوت، در مقابل عقل قرار گرفته است همانگونه که جهل نیز به معنای دوم در مقابل عقل قرار گرفته است.

ذکر این نکته لازم است که فهم وجودی یا عدمی بودن امور در تعبیر عرفی تا حدودی مشکل به نظر می‌رسد. آنچه در اینجا مد نظر است این است که با نگاه دقی حیثیت‌های مختلف نفس، براساس عقل و جهل لحاظ شود تا نسبت وجودی و عدمی به دست آید. نفس به اعتبار برخوردار بودن از قوای عقل نظری و عملی و نیز حقایق دیگری که ممکن است هنوز برای ما مکشوف نشده باشد، دارای دستگاه پیچیده عقل است که از حیث وجودی بودن این قوا، این دستگاه نیز امری وجودی محسوب می‌شود. در باب جهل نیز، همین نفس را اگر به اعتبار برخوردار بودن از قوای شهوانی، غضبانی و ... که در صورت نبودن مدیریت دستگاه عقل انسان را به انحراف می‌کشاند لحاظ کنیم، می‌توانیم بگوییم دارای دستگاه پیچیده جهل است که به اعتبار وجودی بودن این قوا، آن دستگاه نیز امری وجودی تلقی خواهد شد. اما اگر نفس را به اعتبار برخوردار نبودن از ثمره دستگاه عقل؛ یعنی جاهل بودن یا عالم نبودن لحاظ کنیم، در این صورت برخوردار از جهل به معنای عدم علم خواهد بود که امری عدمی محسوب می‌شود.

وجودی بودن دستگاه جهل

جهل به معنای دوم که بیان شد؛ دستگاهی است متشکل از برخی قوای نفس که در برابر دستگاه عقل قرار گرفته است. در حدیث معروف «جنود عقل و جهل»، علم از جنود عقل، و جهل از جنود جهل برشمرده شده و این دو در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ همان‌گونه که فرماندهان آنها (عقل و جهل) در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۱) روشن است که مقصود از جهلی که فرمانده سپاه است با جهلی که سپاهی و سرباز است، متفاوت است: جهل فرمانده، همان نیروی وجودی و شهوت است که در مقابل نیروی وجودی دیگر یعنی عقل قرار می‌گیرد و چون امری وجودی است، دارای لشکر و سپاه فراوان است، اما جهلی که سرباز است همان جهل به معنای اول (عدم علم) است که در واقع از آثار و پیامدهای دستگاه جهل محسوب می‌شود. از جمله آثار و لشکریان عقل، علم است؛ زیرا لازمه پیروی از عقل، فراگیری دانش است و جهل به معنای نادانی و فقدان علم از سپاهیان نیروی جهل و

شهوة است؛ زیرا که لازمه جهل و شهوت، ترک علم و دانش است.

ملاصدرا در شرح اصول کافی از لشکریان عقل و لشکریان جهل سخن می‌گوید و مطابق با کلام امام صادق علیه السلام که فرمود «عقل هفتاد و پنج لشکر دارد». (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۱ / ۱۰۹) حدود هفتاد و پنج ویژگی برای عقل بیان می‌دارد که در واقع همان لشکریان عقل بوده، جهان اخلاق را پوشش داده و عامل نجات، رستگاری و سعادت بندگان می‌باشند. در مقابل آنها ویژگی‌های جهل نیز به‌عنوان لشکریان جهل بیان می‌گردد که از صفات پست و ظلمانی بوده و موجب حقارت، ذلت و خواری انسان‌ها بوده و مانع از تابش نور الهی بر قلوب بندگان می‌شوند. همانگونه که عقل دارای هفتادوپنج لشکر و نیرو است تا با ظلم و جهل مبارزه کند، جهل هم دارای نیروها و لشکریانی است که در موارد مختلف در مقابل عقل و لشکریان آن به ستیزه برخاسته؛ اصحاب عقل را از مسیر حق گمراه می‌سازند. به بیان استاد جوادی آملی:

هریک از قوای انسانی نظیر قوه عاقله و واهمه، داعیه سلطنت نسبت به قلمرو دیگر قوا را دارد و هریک از انسان‌ها نیز به تناسب اینکه کدام یک از قوای درونی مسلط بر او می‌باشد، حق را تنها از مجرای همان قوه مشاهده می‌کند و ... (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۳۰۲)

در روایات چنین بیان شده است که جهل، هنگامی که تفضّل خداوند نسبت به عقل را دید به ضعف خود پی برد و از خداوند خواست تا به او نیز لشکریانی را بدهد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۱ / ۴۱۱) ملاصدرا در تفسیر آن می‌گوید مراد از «آنچه از لشکر به او دادی به من هم بده» تعدد و زیادی نیرو و لشکر است تا به وسیله آنها به مخالفت با عقل پردازد و در به گمراهی کشیدن آن موفق باشد. خداوند در نهایت به تعداد لشکرهای عقل، به جهل و ظلمت نیز هفتادوپنج لشکر عطا فرمود. (همان: ۴۱۱ - ۴۰۹) بنابراین تفسیر، می‌توان گفت جهل و لشکریان او اموری وجودی هستند نه عدمی؛ یعنی جهل در این مقام، به نحو عدم علم نیست بلکه به نحو وجود جهل است؛ دستگاهی است متشکل از برخی قوا که به مقابله با عقل برمی‌خیزد. گویا ملاصدرا در مقابل وجود نور، قائل به وجود ظلمت است^۱ که این ظلمت براساس مبانی حکمت صدرایی ناشی از همان فقر وجودی است که در مراتب سافل وجود قرار می‌گیرد. پس دستگاه جهل امری وجودی است اما وجود آن در حدّ مراتب سافل وجود است، به گونه‌ای که هرچه سعه عقلانی انسان گسترده‌تر شود سعه وجودی جهل محدودتر خواهد شد و این سیر، بنا بر مبنای

۱. اشکال نشود که چگونه ظلمت امری وجودی است حال آنکه وجود مساوق با خیر است. چون ضیق تعبیر نویسنده را مضطر ساخته؛ اینکه گفته می‌شود ظلمت وجود دارد منظور این است که ملاصدرا دستگاه جهل را امری وجودی دانسته و منظور از این دستگاه همان قوای شهوانی و یا غیرعقلانی هستند که در نفس انسان وجود دارند.

حکمت صدرایی ادامه خواهد یافت تا اینکه انسان به مرتبه‌ای دست خواهد یافت که وجود عقلانی او کاملاً بر وجود جاهلانۀ او غالب شده و از این جهت رفتارهای او به‌طور عادت و ملکه در سطح عقلانی انجام خواهد شد و ارزش‌های اخلاقی در درون او نهادینه خواهد شد.

جهالت و غفلت مهم‌ترین عامل بی‌اخلاقی

با تبیین دستگاه عقل و جهل از دیدگاه صدرالمتالهین، حال سؤال این است که بی‌اخلاقی‌ها ناشی از چیست؟ سقراط می‌گفت، «هیچ کس دانسته بد نمی‌کند» (گمپرس، ۱۳۷۵: ۵۹۸) و شخص عاقلی که حق را می‌شناسد، به همان عمل می‌کند. به عبارتی هیچ کس دانسته و از روی عمد، شری را مرتکب نمی‌شود. پس محال است که کسی امری را حقیقتاً نادرست بداند و در عین حال مغلوب شهوات خود شده و آن عمل را انجام دهد. بنابراین پیروی از امیال و غرایز، ناشی از فقدان معرفت به عمل و محتوای واقعی قواعد و قوانین اخلاق است. (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۳۰) کسی که دائماً شراب می‌نوشد این کار را خیر خود می‌پندارد و این به‌خاطر جهالت او به صلاح حقیقی خویش است؛ اگر می‌دانست که خیر حقیقی او در این عمل نیست، آن را انجام نمی‌داد. (همان: ۱۳۱)

به‌نظر می‌رسد ملاصدرا نیز می‌خواهد همین را بفرماید؛ ایشان در حوزه اخلاق تدبیر بدن را وظیفۀ عقل عملی می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۲ / ۴۳۱)، به‌گونه‌ای که عقل عملی باید تمام قوای انسان را تنظیم کند و آنها را به سمت مطلوب جهت‌دهی کند، و در عین حال عقل عملی را در خدمت عقل نظری دانسته که تحت نظارت عقل نظری بدن را تدبیر می‌کند. (همو، ۱۹۸۱: ۸ / ۱۳۱) از طرفی حکمت را بسط وجودی انسان دانسته (همو، ۱۳۸۲ ب: ۳۴۰) و جهل را مهم‌ترین عامل بی‌اخلاقی می‌داند. (همو، ۱۳۷۶: ۹۶) این موارد نشان می‌دهد که در اندیشۀ صدرالمتالهین فضیلت و معرفت یکی هستند و یا لااقل می‌توان گفت ملازم یکدیگرند. لذا از نظر ایشان محال است کسی حقیقتاً حکمت و معرفت به ندرستی امری داشته باشد، اما با این حال مغلوب شهوات خود شده و آن عمل را انجام دهد. بنابراین پیروی از امیال و غرایز، ناشی از فقدان معرفت به عمل و محتوی واقعی قواعد و قوانین اخلاقی در نظر صدرالمتالهین است و از این رو در اندیشۀ ایشان فضیلت و معرفت تلازم جدی با یکدیگر دارند.

در نظر ملاصدرا ریشۀ تمام بی‌اخلاقی‌ها جهل است. (همو، ۱۳۸۳: ۲ / ۴۲۵) دستگاه جهل با لشکریان خود و قوایی چون شهوت و غضب؛ دستگاهی است در مقابل عقل که اگر در کشاکش و درگیری‌های نفس بتواند عقل را مغلوب کند، باعث بروز رفتارهای انسان در سطح غیرعقلانی خواهد شد و نهایتاً انسان را به ضلالت و گمراهی خواهد کشاند. حتی ممکن است به‌جهت غلبۀ کامل احساسات و

لشکریان دستگاه جهل، انسان از حیوانات هم پست‌تر شده و از جرگهٔ انسانیت خارج شود. بیان شریف امام علی علیه السلام که فرمود: «العلمُ أصلُ كلِّ خيرٍ، الجهلُ أصلُ كلِّ شرٍّ» (الآمدی تمیمی، ۱۳۶۰: ح ۱۳۴۰) یا «العلمُ أفضلُ هدايةٍ» (امام خمینی، ۱۳۷۱: ۳۳۶) مؤید همین مطلب است. به‌همین سبب، علم اصل و ریشه هر خوبی است؛ زیرا عقل نیروی تشخیص خوبی از بدی است و علم و آگاهی می‌تواند چراغی در دست این نیروی درونی انسان باشد و آن را هدایت کند.

از این‌رو، مغلوب شدن دستگاه عقل، انسان را دچار نسیان، غفلت و بی‌تدبیری می‌کند. دستگاه جهل، باعث تسلط قوای شهوانی و غضبانی بر نفس ناطقهٔ انسان شده و انسان را در غفلت و در نتیجه به سمت بی‌اخلاقی‌ها و امور ناشایست سوق می‌دهد. براساس تشکیکی بودن مراتب وجود دار اندیشهٔ ملاصدرا، هرچه مرتبهٔ وجودی انسان پایین‌تر باشد تسلط جهل و لشکریان جهل بر او بیشتر خواهد بود و لذا غالب رفتارهای او در سطح عقلانی و اخلاقی نخواهد بود بلکه در سطح احساسی و غیر اخلاقی انجام خواهد شد. عامل بی‌اخلاقی‌ها این است که لشکریان دستگاه جهل در مقابل عقل موضع گرفته و نفس را به سمت بی‌اخلاقی‌ها سوق می‌دهند. استاد ملاصدرا به نقل از تفتازانی می‌گوید:

قوای متخیله در افراد انسان، از آن حیث که بر قوهٔ عاقله تسلط می‌یابند، شیاطینی هستند که نفس را از جانب قدس الهی منصرف کرده و او را به تبعیت از شهوات، لذت‌ها حسی و وهمی سوق می‌دهند. (میرداماد، ۱۹۶۴: ۴۰۴)

هرچه وجود انسان گسترده‌تر شود وجود او از حالت مادی که همراه با ظلمت است به سمت وجودی نورانی و لطیف پیش می‌رود و زمینه بیشتری برای ملکه شدن ارزشهای اخلاقی فراهم می‌شود؛ لذا دیده می‌شود که انسان‌های ضعیف‌النفس معمولاً در سطح احساسی عمل کرده و با اندک وعدهٔ دروغینی ممکن است ارزش‌های اخلاقی را نادیده گرفته و تابع احساسات شهوانی خود گردند اما کسی که افسار نفس خود را به دست دارد، در سطح عقلانی عمل کرده و ارزش‌های اخلاقی در وجود او به صورت ملکه نهادینه شده است.

البته توجه به این نکته هم ضروری است که، در عبارات ملاصدرا گاهی مطالبی دیده می‌شود که انگار حکمت به تنهایی انسان را به پیش نمی‌برد. به نظر می‌رسد بین حکمت و تزکیهٔ نفس رابطه‌ای دو سویه است؛ به این معنی که تا زمانی که انسان تزکیهٔ نفس نداشته باشد نور حکمت بر دل او نتابیده و نفس او مستعد پذیرش انوار الهی نمی‌گردد؛ از طرفی تا انسان شناخت پیدا نکند و نسبت به نفس و خداوند و رابطهٔ خود با خداوند و نحوهٔ تدبیر آن وجود شریف نسبت به عالم کائنات آگاه نگردد، توفیق راه یافتن به اخلاق و نهادینه شدن فضایل اخلاقی در وجود خود را نخواهد یافت. در جهت اهمیت تزکیهٔ

نفس در بیانات ملاصدرا آمده است که تا وقتی نفس انسان به آن حدّ از رشد و مقام نرسیده باشد که هر روز از جلدش جدا گردد، هیچ حقیقتی از حکمت را آن‌گونه که هست درک نخواهد کرد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۱۲) او بر ضرورت همگام بودن تفکر با تهذیب نفس تأکید نموده و می‌گوید: «اگر تزکیه و تهذیب در کار نباشد، نه تنها تفکر انسان نتیجه بخش نیست بلکه اعمال عبادی نیز بی‌بهره می‌گردند». (همو، ۱۴۲۰: ۲۸۷) از نظر ملاصدرا شرط اصلی و اساسی برای بهره‌مندی از معارف و حقایق، اصلاح قوای عملی و نظری است و بدون تحقق آن هیچ‌یک از حقایق الهی قابل دسترسی نخواهد بود. (همو، ۱۳۶۳: ۲۱۹) گرفتاری به هوی و هوس و تمایل به شهوات و امور دنیایی مهم‌ترین مانع در جهت دستیابی به کمال حقیقی است. (همو، ۱۳۸۲ الف: اشراق ششم از مشهد سوم)

ممکن است ارتباط دوسویه حکمت و تزکیه نفس موهم این مطلب باشد که هریک از این دو متوقف بر دیگری بوده و لذا امکان دستیابی به هیچ‌یک از آنها نخواهد بود. در جهت رفع این توهم توجه به این نکته ضروری است که رابطه دوسویه حکمت و تزکیه نفس، ناظر به مراتب علم و حکمت است. آنجا که صدرالمتالهین حکمت را مقدمه تزکیه نفس دانسته‌اند، منظور همان علم و اطلاع از مقدمات و مراتب تزکیه نفس است، اما آنجا که ایشان تزکیه را مقدمه حکمت دانسته‌اند، منظور حکمت حقیقی است که تا نفس انسان از ردایل تخلیه نشده و به فضایل مزین نگردد از آن برخوردار نمی‌شود. در واقع آنجا که تزکیه نفس مقدمه حکمت است مراتب عالی حکمت لحاظ شده است.

فرآیند صدور افعال انسان

حال که روشن شد بی‌اخلاقی‌ها ناشی از تسلط دستگاه جهل بر عقل است این به ذهن تبادر می‌یابد که چه اتفاقی می‌افتد که دستگاه جهل بر دستگاه عقل غلبه یافته و رفتار غیراخلاقی از انسان سر می‌زند؟ برای اینکه فعلی از انسان صادر شود انسان ابتدا باید یا با استفاده از نیروی تخیل و یا با کمک گرفتن از قوای حسّی ادراکی خود صورتی را در ذهن ایجاد کند؛ این صورت گرچه ممکن است فرد را به انجام فعل بکشاند نظیر برخی کودکان که به صرف تخیل بعضی از حرکات به آن شوق پیدا کرده و انجام می‌دهند، اما غالباً امر این‌گونه است که نیاز به پردازش این صورت و تأمل بر روی آن را دارد. خیلی از انسان‌ها بر روی صورت اولیه که در ذهن آنها تصوّر می‌شود پردازش دقیقی انجام نمی‌دهند. علت این امر این است که انسان در درون خود از دوگونه شوق برخوردار است که می‌توان از یکی به شوق عقلانی و از دیگری به شوق شهوانی تعبیر کرد؛ شوق عقلانی پس از مرحله پردازش عقلانی و پی‌بردن به نیک بودن متعلق صورت خیالی ایجاد می‌شود و انسان را به انجام فعل تحریک می‌کند. گاهی مواقع اگر انسان نیروی عقل خود را به کار نگیرد شوق شهوانی غالب شده و همان صورت اولیه خیالی را که هنوز پردازش دقیقی

توسط عقل بر روی آن انجام نشده است به فعلیت می‌رساند و در نتیجه امری غیراخلاقی در خارج تحقق می‌یابد، اما اگر عقل تا اتمام عملیات سنجش و پردازش دقیق، اجازه بروز به شوق شهوانی را ندهد، در صورتی که آن عمل نیک تشخیص داده شود شوق عقلانی ایجاد خواهد شد و با تحریک نیروهای انسان، عملی را در خارج محقق خواهد ساخت که اخلاقی خواهد بود. بنابراین هرچه عملیات ذهنی بر روی صور خیالی به صورت دقیق‌تر و مطمئن‌تر انجام گیرد، کاری که انجام می‌شود از اتقان و استحکام بیشتری برخوردار بوده و مطابق با موازین خواهد بود.

ملاصدرا برای تحقق یک فعل اختیاری حداقل پنج مرحله را لازم می‌داند که لااقل یک مرحله آنکه در واقع می‌توان گفت مهم‌ترین مرحله بوده و اگر انحرافی در آن صورت گیرد فعل به صورت غیراخلاقی تحقق خواهد یافت، براساس قوه ادراکی و تجزیه و تحلیلی که عقل انسان انجام می‌دهد صورت می‌پذیرد. این مراحل بدین قرارند: ۱. تصور فعل، ۲. تصدیق به فایده، ۳. شوق به انجام آن فعل، ۴. اراده فعل، ۵. قوه محرکه عضلات که انسان را بر انجام فعل قادر می‌سازد. انسان ابتدا فعلی را تصور می‌کند، پس از آن فایده‌ای را که بر آن فعل مترتب خواهد شد را تصدیق می‌کند. این تصدیق، شوق انسان به انجام فعل را برمی‌انگیزد و اگر این شوق قوی باشد اراده صادر می‌شود. پس از این مبادی که همگی درونی هستند و در نفس رخ می‌دهند قوه محرکه عضلات به کار افتاده و فعل در خارج تحقق و نمود می‌یابد. (همو، ۱۹۸۱: ۴ / ۱۴۴ و ۶ / ۳۵۴) عمل پردازش ذهن پس از انجام بر روی صورت‌های متکرر و مشابه تبدیل به ملکه خواهد شد به گونه‌ای که پس از مدتی انسان نیاز به محاسبه دقیق ندارد بلکه انجام آن فعل برای او ملکه خواهد شد و به‌عنوان یک امر اخلاقی همیشه آن را انجام خواهد داد. البته خود این ملکه شدن هم با توجه به شوق عقلانی و غیرعقلانی به دو قسم تقسیم می‌شود؛ گاهی کار خوب ملکه می‌شود مثل احسان کردن و گاهی به جهت تجربه‌های متکرر از تسلط شوق غیرعقلانی، کارهای بد ملکه می‌شود مانند فحش دادن و ناسزا گفتن که برای برخی از افراد، عادی شده است.

براساس این تبیین، افعال عبثی که از انسان سر می‌زند به جهت این است که ناشی از یک صورت خیالی بدون فکر و اندیشه بوده (شیروانی، ۱۳۸۳: ۲ / ۱۸۲) و مبدأ فکری درستی نداشته است؛ در چنین افعالی به جهت نبود تعقل، شوق غیرعقلانی بر شوق عقلانی پیشی گرفته و در نتیجه کاری را در خارج محقق ساخته که عبث و یا غیراخلاقی است. تسلط شوق غیرعقلانی قوه فکری را بر آن می‌دارد تا اجمالاً خیر بودن و یا رجحان فعل را تصدیق کند که چنین تصدیقی یک تصدیق ظنی، پنداری و نسنجیده است؛ این امر باعث می‌شود که به جهت انجام نشدن عملیات دقیق عقلی، خیر مظنون به چهره خیر یقینی جلوه‌گری کند و امری تحقق یابد که غیراخلاقی است.

موانع تفکر اخلاقی

علت اینکه در برخی مواقع، عملیات دقیق عقلی انجام نمی‌شود و انسان‌ها بر صورت‌های ذهنی خود پردازش دقیق عقلی انجام نمی‌دهند در چیست؟ به بیان دیگر علت اینکه در برخی مواقع، شوق شهوانی بر شوق عقلانی غلبه یافته، خیر مضمون در چهره خیر حقیقی جلوه‌گری کرده و در نتیجه، فعل به صورت غیراخلاقی از انسان صادر می‌شود در چیست؟ ملاصدرا چهار عامل را به عنوان موانع کمال و عامل صدور بی‌اخلاقی‌ها از انسان برمی‌شمارد: (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۶: ۹۸ - ۹۳)

یک. قرار داشتن در مراتب ناقص نفس؛ به این معنا که نفس به جهت صباوت و ... هنوز به فعلیت نرسیده باشد مانند اینکه کودکان و ابلهان چون از قوه به فعل نرسیده‌اند، نمی‌توانند در علم و عمل تلاش کنند و از درک حقیقت عاجزند. در بیان ایشان تصریح شده است که:

همچون نفس کودکان که آئینه روح ایشان هنوز از ته خاک و آب بدن بیرون نیامده و ... نفوس این ناقصان در کدورت و غفلت بدن مستغرق و مغمور گشته است. (همان: ۹۳)

این سخن نشان می‌دهد که از منظر صدرالمتألهین یکی از ملاک‌های بی‌اخلاقی، برخوردار نبودن از مرتبه نفس ناطقه و قرار داشتن در مرتبه نفس حیوانی و عقل هیولانی است؛ علت بروز بی‌اخلاقی‌ها بدین جهت است که در مرتبه نفس حیوانی جنبه‌های عاطفی و احساسی نسبت به جنبه‌های عقلانی تسلط بیشتری بر رفتارها داشته و تحقق بیرونی رفتارها در خارج به شکل بی‌اخلاقی خواهد بود؛ چراکه در مرتبه احساسی و نه در مرتبه عقلانی انجام شده است.

براساس مبانی اندیشه ملاصدرا می‌توان گفت، مراتب عقلانیت در انسان‌ها متفاوت بوده و انسان‌ها در تشخیص عمل حسن از عمل قبیح، در مراتب مختلف وجود دارند. ملاصدرا به تفاوت بین فرد عاقل و فردی که به آن درجه از عقلانیت که حداقل مراتب انسانیت است، اشاره کرده و می‌گوید: «افرادی که بهره کمی از عقل دارند، با دانستن آثار شرب خمر باز هم اقدام به این امر می‌کنند اما اگر فردی که عاقل است از این آثار مطلع شود، از شرب خمر امتناع خواهد ورزید هرچند منع شارع در این باب به او نرسیده باشد». (همو، ۱۹۸۱: ۴ / ۱۶۱) از این رو می‌توان گفت علت نداشتن پردازش دقیق عقلی و در نتیجه ضد اخلاق عمل کردن، برخوردار نبودن از مرتبه لازم عقلانیت و برخوردار نبودن از مرتبه نفس ناطقه است.

دو. حجاب‌ها؛ مقصود از حجاب‌ها موانعی نظیر حجاب مال، حجاب مقام، حجاب معصیت و گناه و ... است که نفس مستعد را از تکامل باز می‌دارد. ایشان به عنوان نمونه می‌گوید: «مثل کدورت معاصی و خبث نفس که به سبب بسیاری شهوات و فسوق در نفس می‌شود و مانع صفای دل و جلای روح می‌گردد و از تجلی حق در دل مانع می‌شود». (همو، ۱۳۷۶: ۹۴) انجام افعال قبیح، به طور پی‌درپی باعث

ملکه شدن این افعال در وجود انسان و باعث حجاب گرفتن قلب شده، و در نتیجه، مرتبه به مرتبه انسان را در سیر نزول به سمت ضلالت سوق می‌دهد. ملاصدرا در جایی سبب نرسیدن عقل به مرتبه تشخیص را، اشتغال به اعمال قبیح دانسته و می‌گوید: «عمل قبیح، سبب عدم ادراک حقایق علمی و دقایق عملی می‌شود؛ چراکه فعل قبیح سبب انصراف از عالم قدس و رحمت، و ملازمت با عالم سفلی و شر می‌گردد.» (همو، ۱۳۸۱: ۱۶۸) این بدین دلیل است که نفس با انجام هر فعلی در مرتبه همان فعل قرار می‌گیرد؛ مثلاً به هنگام ابصار، بیننده می‌شود، به هنگام استماع شنونده و به هنگام ادراک، ملکی عقلانی می‌شود و هنگامی که چنین شد، هرگونه عمل قبیحی اثر خاص خود را بر نفس خواهد گذاشت. این به جهت «النفس فی وحدتها کلّ القوی» (همو، ۱۹۸۱: ۸ / ۲۲۱) است که براساس آن، نفس در عین وحدت و بساطت، در هر مرتبه از قوا، عین همان قوه بوده و قوای ادراکی اعم از حسّی، خیالی، وهمی و عقلی مراتب گوناگون حقیقت نفس می‌باشند. از این رو ممارست بر افعال قبیح، قلب انسان را بیمار کرده و موجب تسلط لشکریان جهل بر عقل و در نتیجه محروم شدن از پردازش دقیق عقلانی بر صور ذهنی خواهد شد. لذا، انسان قدرت تأمل و اندیشیدن در باب اعمال خود را از دست داده و در سطح عقلانی عمل نخواهد کرد.

سه. تقلید و تبعیت از جمع؛ مثل اعتقادات مقلدان و متعصبان که دل آنان را سد کرده و به مثابه سدی در راه سلوک آنان واقع شده است. در برخی موارد رفتارهای انسان به صورت غیراخلاقی انجام می‌شود بدین جهت که فاعل آن به جهت تقلید از دیگران و بدون به کار گرفتن نیروی اندیشه و تأمل اقدام به انجام آن کرده است. انسان‌ها طبیعتاً تمایل به این ندارند که از جمع طرد شوند و از این جهت سعی می‌کنند رفتارهایشان مطابق با جمع بوده تا مقبول جمع واقع شوند؛ از این رو در خیلی از رفتارها به طور تقلیدی از جمع تبعیت می‌کنند هرچند آن رفتار غیراخلاقی باشد. اما باید دانست، اگرچه گرایش به نظر جمع و پذیرش دیدگاه‌های مشترک بین مردم، تا حدودی می‌تواند آدمی را در انتخاب رأی و نظرش یاری کند، اگر چنین اتکایی بدون پشتوانه عقلی باشد، وی را در رویارویی با پیامدهای آن، به تزلزل و انحراف می‌کشاند. از این رو، قرآن هم پیروی از اکثریت را بدون تفکر و تعقل جایز نمی‌داند و می‌فرماید:

اگر از بیشتر کسانی که در این سرزمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا باز می‌دارند و گمراه می‌سازند. (انعام / ۱۱۶)

مسئله «همرنگی با جماعت» که در عرف بیان می‌شود از همین قبیل است. انسان‌هایی که به تبع جمع رفتارهای خود را انجام می‌دهند دیگر به فکر درست بودن یا نبودن رفتار خود نیستند؛ چراکه در جماعت نوعی ابهام مسئولیتی رخ می‌دهد. مثلاً وقتی یک گروه به طور جمعیتی اغتشاش کنند و به خانه

شخصی یورش برده و در حق خانواده‌اش ظلم کند، هیچ‌یک از افراد به جدّ خود را مسؤل نمی‌دانند و از آن جهت که مسئولیت به جمع محول می‌شود، فرد نسبت به مهار نفس خود و انجام ندادن آن رفتار بی‌انگیزه شده و احساس مسئولیت چندانی نمی‌کند، لذا به تبع جمع مرتکب آن رفتار غیراخلاقی می‌شود. شخصیت‌گرایی نیز از همین قسم موانعی است که می‌توان به آن به‌عنوان نوعی از تقلیدهای کورکورانه و ناآگاهانه از دیگران که برخی انسانها دچار آن می‌شوند نگریست. یعنی، پذیرش بی‌چون و چرای بعضی از اندیشه‌ها و دیدگاه‌های شخصیت‌های اجتماعی، علمی، سیاسی و غیره که هیچ مبنای علمی و عقلی و شرعی ندارد و تقلید کورکورانه از آنان، نتیجه‌ای جز محدود کردن قدرت تجزیه و تحلیل عقلی، انحراف و تزلزل در باورها و عقیده‌ها نخواهد داشت.

چهار. مداخلیت جسم؛^۱ از بیانات ملاصدرا در مقدمه کتاب اسفار می‌توان فهمید که در نظر او، بی‌اخلاقی‌ها ناشی از مداخلیت جسم و قوای آن و سرگرمی و اشتغال نفس به بدن و خواسته‌های آن است و در مرتبه نفس حیوانی اتفاق می‌افتد. دخالت جسم باعث تقویت قوای شهوانی و عرض اندام کردن آنها در مقابل عقل است. می‌توان گفت از منظر صدرالمتألهین، انسانی که در سطح عقلانی و اخلاقی رفتار نمی‌کند و به تعبیر ساده‌تر نسبت به ارزش‌های اخلاقی بی‌اعتنا است، به جهت این است که او هنوز در مراتب اولیه سیر صعودی بوده و تسلط قوای جسمانی به او اجازه تفکر اخلاقی و گام برداشتن در مسیر اخلاق نمی‌دهد. چنین فردی در واقع هنوز به مرتبه انسان بودن نرسیده؛ چراکه هنوز در مرحله نفس حیوانی به سر می‌برد. به همین جهت ایشان می‌گوید «انسان بالقوه خلیفه الله است»؛ (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۶: ۷۲) باید از استعدادها و عقلانی درونی استفاده کرده و این قوه را به فعلیت برساند. انسان در ابتدای خلقت، در مرتبه عقل هیولانی است، (همو، ۱۹۸۱: ۳ / ۴۲) که استعداد یافتن حقایق و رسیدن به مقام خلافت الهی در ملک و ملکوت را داراست؛ او می‌تواند براساس حرکت جوهری تمام استعدادهای خود را به فعلیت برساند؛ یعنی به مرتبه عقل بالملکه، عقل بالفعل، و در نهایت عقل مستفاد برسد. (همان: ۴۲۶)

پس به مقتضای مداخلیت جسم، بی‌اخلاقی‌ها در جایی واقع می‌شوند که شهوت و غضب که با جسم انس و الفت بیشتری دارند بر بُعد عملی عقل تسلط یابند. در جایی که شهوت و غضب حاکم است، عقل،

۱. از آن جهت «مداخلیت جسم» به‌عنوان عاملی جدا از «قرار داشتن در مرتبه ناقص نفس» بیان شد که در مورد «قرار داشتن در مرتبه ناقص»، مراتب عقلانیت مورد تأکید بود؛ یعنی مثلاً کسی که در مرتبه عقل هیولانی است، طبیعتاً قوای شهوانی بر عقل او غلبه خواهند یافت و او را بی‌سمت بی‌اخلاقی‌ها خواهند کشاند. اما «مداخلیت جسم» عاملی است که می‌تواند تا زمانی که انسان در این دنیای خاکی زندگی می‌کند و اسیر جسم است در اخلاقی بودن یا نبودن او تأثیرگذار باشد؛ یعنی ممکن است انسان در مرتبه عقل بالملکه نیز به جهت اسیر بودن در جسمانیت دچار بی‌اخلاقی‌هایی در افعال خود شود.

حاکم معزول است و حکم او منشأ اثر نیست. با انزوای عقل از مصدر حاکمیت، خیال و فتاوی خیالی و وهمی در عمل انسان اثر می‌گذارد. (جوادی‌آملی، ۱۳۷۲: ۲۴۷) شهوت و غضب بُعد عملی انسان را در حقیقت به اسارت می‌برد و به دنبال آن قوه عماله انسان از عقل فتوی نمی‌گیرد. در این حال است که صحنه وجود انسان به مصداق کریمه «و جَدُّوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل / ۱۴) درحالی که یقین نظری به بسیاری از حقایق دارد، به لحاظ عملی به عناد و مقابله و انکار آن برمی‌خیزد و از تصورات خیالی و وهمی اثر می‌پذیرد. تسلط قوای شهوانی و غضبانی انسان را به غفلت فرو می‌برد و خداوند متعال فرمود: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَىٰ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». (اعراف / ۱۷۹) غفلت و ناآگاهی فرد را به ورطه حیوانیت و حتی بدتر و گمراه‌تر از آن می‌کشاند. چه‌بسا انسان سالیان طولانی را در اثر اسارت قوه‌ای خاص، گمان به نیکو بودن کار خود داشته باشد و حال آنکه در جهل مرکب به سر برده و قوه واهمه به‌جای عاقله بر او مسلط شده است؛ قرآن چنین انسان‌ها را خاسترین انسان‌ها دانسته و بیان می‌دارد:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. (کهف / ۱۰۴ - ۱۰۳)

مؤیدات قرآنی

بیان شد که بنابر اندیشه صدرالمتهلین ساحت اندیشه انسان، ساحت عمل او را رقم می‌زند و عمده‌ترین ریشه بی‌اخلاقی‌ها در جهالت و غفلت، و علاج آن تفکر است. جهت تأیید نظر ملاصدرا، برخی از آیات را که به بیماری‌های اخلاقی خاص اشاره کرده و ریشه آنها را در جهالت و ناآگاهی بیان نموده است را بررسی می‌کنیم:

حسادت یکی از ردایل اخلاقی است؛ در آیات قرآن در باب حسادت برادران یوسف صدیق نسبت به او از قول حضرت یوسف خطاب به برادرانش می‌گوید: «آیا دانستید با یوسف و برادرش (بنیامین) چه کردید، آن‌گاه که جاهل بودید». (یوسف / ۸۹) در همین سوره بی‌بندوباری جنسی که یکی دیگر از ردایل اخلاقی محسوب می‌شود نیز ناشی از جهل دانسته شده است؛ «و إِذَا تَصْرَفْتُمُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف: ۳۳) حضرت یوسف گفت: خدایا! اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به آنها متمایل می‌شوم و از جاهلان خواهم بود. در اینجا، جهل و نابخردی قرین با انحراف جنسی و فساد اخلاقی شمرده شده است. در سوره نمل جهل، سرچشمه فساد و انحراف دانسته شده؛ آنجا که لوط پیامبر بزرگ خدا به قوم منحرفش فرمود: «آیا شما به جای زنان از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید؟ شما قومی نادانید». (نمل / ۵۵)

در سوره آل عمران در مورد جنگجویان اُخْد بیان شده است که:

سپس به دنبال این غم و اندوه خداوند آرامش را به صورت خواب سبکی بر شما فرستاد که جمعی را فرا گرفت؛ اما جمع دیگری در فکر جان خود بودند آنها گمان‌های نادرستی درباره خداوند مانند گمان‌های دوران‌های جاهلیت داشتند. (آل عمران / ۱۵۴)

سوءظن یکی از رذایل اخلاقی است که سرچشمه مفاسد بسیاری برای فرد و جامعه است و در این شریفه ناشی از جهالت و به اعمال جاهلان تشبیه شده است. همچنین در آیات قرآن جهل سرچشمه تعصّب و لجاجت به عنوان یکی دیگر از رذایل اخلاقی دانسته شده است؛ در سوره فتح تعبیری به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد تعصّب کور مشرکان عرب در عصر پیامبر از جهل و نابخردی آنها سرچشمه می‌گرفت:

«به‌خاطر آرید هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و تعصّب جاهلیت را قرار دادند». (فتح / ۲۶)

بی ادبی نیز ریشه در جهالت دارد، قرآن کریم کسانی را که نسبت به مقام والای پیامبر اسلام ﷺ احترام لازم را نمی‌کردند، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ؛ (حجرات / ۴) کسانی که از پشت حجره‌ها(ی خانه‌ها) بلند صدا می‌زنند، اکثرشان نمی‌فهمند». اشاره به کسانی است که دائماً پشت در خانه پیامبر ﷺ می‌آمدند و بلند صدا می‌زدند: «یا محمد یا محمد أُخْرَجُ إِلَيْنَا؛ ای محمد، ای محمد! بیرون بیا». پیامبر ﷺ از بی ادبی و مزاحمت‌های پی‌درپی آنان، سخت آزرده‌خاطر بود ولی بر اثر حجب و حیا سکوت می‌کرد، تا اینکه آیه ۴ سوره حجرات نازل شد که «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» به این معنا که این خلق و خوی زشت یعنی جسارت و بی ادبی غالباً از پایین بودن سطح آگاهی و جهالت سرچشمه می‌گیرد.

قرآن کریم همچنین جهنمیان را که بی‌شک از آن جهت که دارای اعمال زشت و اخلاق رذیله‌اند، جایگاهشان جهنم است را افرادی نا آگاه و جاهل دانسته که لشکریان جهل بر آنها سلطه یافته و آنان را در غفلت فرو برده است. در سوره اعراف می‌خوانیم:

به یقین گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌ها (عقل‌ها)یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند، اینان همان غافلانند. (اعراف / ۱۷۹)

نفاق را نیز می‌توان از رذایلی دانست که قرآن صراحتاً ریشه آن را در جهالت معرفی کرده است. سوره حشر، اشاره به گروهی از یهود می‌کند (یهود بنی‌نضیر) که به سبب اختلاف و پراکندگی از مقابله با

مسلمانان عاجز و ناتوان ماندند، می‌فرماید: «نفاق و پراکندگی آنان به‌خاطر آن است که آنها قومی جاهل هستند» (حشر / ۱۴) به این ترتیب، نفاق و پراکندگی آنها را که از رذایل اخلاقی است ناشی از جهل و نابخردی آنها می‌شمرد.

در مقابل، آیاتی نیز در قرآن وجود دارد که ریشه فضایل اخلاقی را در علم و آگاهی می‌داند مثلاً در سوره انفال، این نکته به مسلمانان گوشزد شده است که صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می‌گیرد؛ به این بیان که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. (انفال / ۶۵)

ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن؛ ... اگر صد نفر از شما باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می‌گردند چراکه آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند.

یعنی ناآگاهی کافران سبب سستی و عدم شکیبایی آنها می‌شود و آگاهی مؤمنان، سبب استقامت و پایداری می‌گردد تا آنجا که یک نفر از آنها با ده نفر از سپاه دشمن، می‌تواند مقابله کند.

رابطه مستقیم بین آگاهی و تعقل با سعادت و کمال آدمی از آن‌رو است که کمال انسان در سایه عمل ارادی او تأمین می‌شود. از طرفی اراده، خود محصول آگاهی و شوقی است که از طریق آگاهی حاصل شده است. تا آگاهی و معرفت نسبت به حقیقتی به‌وجود نیاید هرگز کششی به‌سمت آن حاصل نمی‌شود و تا میل و کششی پدید نیاید عمل ارادی و اقدام خارجی صورت نمی‌پذیرد. از این‌رو بیداری آدمی و آگاهی او نسبت به حقایق هستی و کمالات، پشتوانه حرکت ارادی اوست. پس می‌توان گفت جهالت و غفلت مهم‌ترین عامل سقوط و آگاهی مهم‌ترین عامل در صعود به سمت سعادت محسوب می‌شوند.

غفلت هم ناشی از جهالت است و همان نسبتی را با چشم عقل دارد که خفتن با چشم حس دارد؛ انسان غافل انسانی است که در خواب غفلت فرو رفته و نسبت به اعمال و رفتارهایش بی‌توجه است. غفلت انواعی دارد که از جمله آنها می‌توان غفلت از کرامت انسانی را نام برد. یکی از موانع اصلی تفکر اخلاقی این است که انسان خود را فراموش کرده و از خود غافل شده است. کسی که به مقام و جایگاه انسان بودن خود پی ببرد، از رذایل دوری خواهد کرد و حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

هر کس نفس خود را گرامی بدارد، شهوت‌ها برای او کوچک و بی‌ارزش خواهند بود.

(نهج‌البلاغه: ۴۴۹)

نتیجه

براساس تبیینی که از دستگاه عقل و جهل ارائه شد، روشن می‌شود که گرچه اموری چون نقص ذاتی نفس، تبعیت از جمع، مدخلیت جسم و ... در انحراف رفتارهای انسان نقش دارند اما با این حال مهم‌ترین عامل بی‌اخلاقی‌ها در اندیشه صدرالمتألهین جهالت و غفلت است و این امر ناشی از تسلط دستگاه جهل بر دستگاه عقل است. غلبه دستگاه جهل هم بدین جهت است که انسان‌ها در صور اولیه و برداشت‌های اولیه خود از امور، سنجش دقیق عقلانی انجام نمی‌دهند؛ لذا شوق شهوانی بر شوق عقلانی پیشی گرفته و موجب ظهور عمل در سطح غیرعقلانی و غیراخلاقی می‌شود. از پیامدهای این بحث این خواهد بود که، ملاصدرا قائل به تلازم فضیلت و معرفت است. از نظر ایشان ممکن نیست کسی حقیقتاً حکمت و معرفت به نادرستی امری داشته باشد، اما با این حال مغلوب شهوات خود شده و مرتکب ردائیل شود. بنابراین پیروی از امیال و غرایز، ناشی از فقدان معرفت به عمل و محتوی واقعی قواعد و قوانین اخلاقی است. براساس نظریه تلازم معرفت و فضیلت، می‌توان گفت نتیجه معنای اول جهل، معنای دوم آن یعنی ضعیف شدن دستگاه عقل و ناکارآمدی آن در مقابل دستگاه جهل و قوای شهوت و غضب است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. الآمدی التیمی، عبدالواحد، ۱۳۶۰، *غررالحکم و درر الکلم*، تحقیق میرجلال‌الدین المحدث الارموی، تهران، دانشگاه تهران، چ دوم.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵، *الاشارات و التنبیها*، ج ۱، مع الشرح للمحقق، الطوسی، قم، نشر البلاغه.
۴. امام خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۱، *چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چ اول.
۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲، *شرح حکمه المتعالیه*، تهران، الزهراء علیها السلام.
۶. سید الشریف الرضی، ۱۳۷۵، *نهج البلاغه*، تصحیح صبحی صالح، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۷. شارل ورنر، بی‌تا، *سیر حکمت در یونان*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران، زوآر.
۸. شیروانی، علی، ۱۳۸۳، *شرح نهایه الحکمه*، ج ۲، تهران، الزهراء علیها السلام، چ ششم.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۳۶۳، *تفسیر سوره اعلی*، تصحیح محمد خواجوی، تهران، مولی.

۱۰. _____، ۱۳۶۸، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، تهران، حیدری.
۱۱. _____، ۱۳۷۶، *رساله سه اصل*، تهران، مولی، چ اول.
۱۲. _____، ۱۳۷۷، *المظاهر الالهیه، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۳. _____، ۱۳۸۰، *المبدأ و المعاد، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۴. _____، ۱۳۸۱، *کسر الاصنام الجاهلیه، مقدمه و تصحیح دکتر جهانگیری*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۵. _____، ۱۳۸۲ الف، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، تعلیق: جلال‌الدین آشتیانی، قم، مؤسسه مطبوعات دینی.
۱۶. _____، ۱۳۸۲ ب، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، تصحیح و تحقیق و مقدمه: مصطفی محقق داماد، باشراف محمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۷. _____، ۱۳۸۳، *شرح اصول کافی*، ترجمه و تعلیق محمد خواجه‌سوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ دوم.
۱۸. _____، محمد، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت، دار التعارف المطبوعات.
۱۹. _____، ۱۴۲۰ ق، *العرشیه*، تصحیح فاتح محمد خلیل اللبون فولادکار، بیروت، دارالاحیاء لتراث العربی.
۲۰. _____، ۱۹۸۱ م، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، المطبعه الثالثه.
۲۱. کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۵، *تاریخ فلسفه*، ج ۱، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران، سروش.
۲۲. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، *اصول کافی*، ج ۱، ترجمه جواد مصطفوی، تهران، علمیه اسلامی.
۲۳. گمپرتس، تئودور، ۱۳۷۵، *متفکران یونانی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.
۲۴. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۲، *جامعه و تاریخ*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۵. میرداماد، ۱۹۶۴ م، *القیسات*، باهتمام مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.